جلسه 456

یکشنبه 22/01/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به تداخل در اسباب و مسببات بود.

عرض کردیم دو وجه برای این مسأله بیان شده است:

وجه اول: در کلام مرحوم شیخ است. و وجه ثانی در کلام مرحوم صاحب کفایه.

وجه اول این است که: مرحوم شیخ فرمود ظاهر جمله شرطیه این است که شرط سبب مؤثر در جزاء هست. کأنه إن جاءک زید فأعطه دینارا یعنی إن جاءک زید فأعطه دینارا لأجل مجیئه. إن مرض زید فأعطه دینارا آن هم یعنی إن مرض زید فأعطه دینارا لأجل مرضه. وطبیعی است که با تعدد سبب مسبب متعدد بشود.

و این مطلب را محقق همدانی در مصباح الفقیه اختیار کرده است. حضرت امام هم ولو برهان عقلی را انکار می کند، می فرماید برخلاف اینکه بعضی خواسته اند مطلب را عقلی بکنند مطلب عقلی نیست، چون اصلا شرائط در خطابات شرعیه اسباب ومؤثرات تکوینیه که نیستند. هیچوقت مجیء زید سبب تکوینی برای وجوب اعطاء دینار به او نیست. اصلا وجوب امر اعتباری است سبب تکوینی ندارد. جعل وجوب هم که سببش مولا است که جاعل است. ولکن عرف قیاس می کند شرائط شرعیه را به اسباب تکوینیه. چون غالبا تعدد سبب تکوینی موجب تعدد مسبب می شود. ولذا عرف وقتی از خطاب شرعی بشنود إن ماتت فأرة فی البئر فانزح سبع دلاء، إن ماتت هرة فی البئر فانزح سبع دلاء، استظهار می کند که هر کدام سبب مستقل است برای نزح هفت دلو. چون در امور تکوینیه اسباب تکوینیه غالبا اینطور هستند که تعدد سبب تعدد مسبب را به دنبال خود می آورد. بحث، بحث عرفی است نه بحق عقلی.

اقول: به نظر ما این مطالب صحیح نیست. حتی در اسباب تکوینیه غالبا تعدد سبب تعدد مسبب می آورد از کجا؟ البته مقصود حضرت امام جاهایی است که مسبب قابل تکرار است. والا در مثل قتل یک نفر از سمت راست تیر می زند به قلب زید و یک نفر از سمت چپ همزمان. خب تعدد سبب است، کل منهما یکفی فی قتل هذا الرجل، ولکن مسبب متعد نمی شود. حضرت امام ره در مواردی ادعای غلبه کرده اند که مسبب قابل تکرار است. ولکن این هم واضح نیست که در جاهایی که مسبب قابل تکرار است غالبا تعدد سبب به تعدد مسبب منجر بشود. اینطور نیست، ما اینجور غلبه ای را احساس نکرده ایم فضلا از اینکه این غلبه بخواهد ظهور بدهد به خطاب در احکام شرعیه.

سؤال وجواب: کلام در این است که علت تامه است یعنی یکفی وجوده فی وجود المعلول. اما اگر متعدد شد شرط، معلوم هم متعدد می شود، در امور تکوینیه هم این ثابت نیست. چند مثال دارید برای اینکه دو سبب وقتی موجود شد دو مسبب موجود بشود در امور تکوینیه؟. حتی در جاهایی که مسبب قابل تکرار است، جایی که مسبب قابل تکرار نیست که هیچ.

سؤال وجواب: وجود خورشید در کنار آتش اولا باعث شدت حرارت است نه ایجاد حرارت دیگر. وانگهی مگر این مثال شد غلبه؟

سؤال وجواب: وجود زید داعی می شود که آب بیاورید، چون او مهمان است، وجود عمرو هم داعی می شود آب بیاورید. یک پارچ آب می آورید چه زید تنها باشد چه عمرو تنها باشد و چه هر دو با هم باشند. مگر ما علل مفیضه را بحث می کنیم؟ اگر علل مفیضه را می خواهید بحث کنید در علل مفیضه اصلا علت مفیضه خداست و خدا هم که دو تا نیست. شما در علل مفضه اگر می خواهید صحبت کنید بحث دیگری است، بحث در علل طبیعیه است. حداقل این است که در امور تکوینیه جاهایی که مسبب قابل تکرار نیست که هیچ، جائی هم که قابل تکرار است ما احراز نمی کنیم غلبه را که اگر اجتمع سببان فیوجد فردان من المسبب. نه همچنین مطلبی ما ثابت نیست برایمان. تا چه برسد که ظهور به خطاب بدهد که ظهور خطاب در سببیت مستقله باشد.

علاوه ما عرض کردیم خیلی ما اصرار نداریم، بگوئید دو تا سبب که آمد دو تا وجوب می آید حرفی نداریم، ولکن دو تا وجوب چه کسی می گوید باید دو متعلق داشته باشد؟

اصلا یک نکته ای قبلا هم عرض کردم: وقتی شرط الوجوب مختلف شد یکی شد إن جاء زید، یکی شد إن مرض زید، قهرا متعلق وجوب هم ضیق قهری پیدا می کند. خب این را در اصول خوانده اید، قید الوجوب موجب تقیید متعلق الوجوب قهرا خواهد شد. إن قمت فتصدق این تصدق صادق نیست بر آن جائی که شما قیام نکنید ولو شرط الوجوب است قیام. اینجا هم إن جاء زید فأعطه دینارا، این اعطاء دینار صادق نیست مگر بر آن اعطاء دینار عقیب مجیء زید. کأنه گفته است إن جاء زید فأعطه دینارا عقیب مجیئه. إن مرض زید فأعطه دینارا عقیب مرضه. متعلق دو تا شد، متعلق یکی نیست. حالا بگذریم از عرض دیروز ما که دو اراده مشروطه با اختلاف شرط می تواند تعلق بگیرد به متعلق واحد، اصلا اگر دقت کنید متعلق واحد نیست.

وجه دوم برای عدم تداخل: وجهی است که مرحوم آخوند وبرخی از بزرگان مثل آقای صدر مطرح می کنند. می گویند ظاهر جمله شرطیه حوث الجزاء است عند حدوث الشرط. إن جاء زید فأعطه دینارا یعنی فیجدث عند حدوث مجیئه وجوب اعطاء دینار. إن مرض زید فیحدث بحدوث مرضه وجوب اعطاء دینار. وقتی که ظاهر از شرطیت حدوث جزاء بود عند حدوث الشرط، خب اگر مجیء زید یک ساعت پیش بود ولی یک ساعت بعد مریض شد، این مریضی زید سبب حدوث وجوب اعطاء دینار هست یا نیست. اگر نیست خلاف ظاهر جمله است، اگر هست پس معلوم می شود این فرد از وجوب که الان حادث شد غیر از آن فردی است از وجوب که یک ساعت پیش با مجیء زید حادث شد. پس می شود دو تا فرد. وقتی شد دو تا فرد اجتماع مثلین هم محال است باید متعلق هم بشود دو تا. یحدث وجوب آخر که متعلقش اعطاء دینار آخر است الی زید.

البته مرحوم آقای صدر برخلاف مبانی فقهی اش اینجا تفصیل می دهد. چون آقای صدر قبول ندارد وجه مرحوم شیخ را، چون می گوید ظهور در سببیت فعلیه ندارد شرط که أنا سبب مؤثر بالفعل. نخیر شاید مؤثر شأنی است، یعنی لو لم یوجد الجزاء قبل هذا الشرط فیوجد عند وجود هذا الشرط. ولی می گوید ظاهر جمله شرطیه حدوث جزاء است عند حدوث الشرط. ولکن در جایی که کلا الشرطین مقارن هم موجود بشوند، همزمان دو شرط موجود بشود با هم، مجیء زید و مرض زید همزمان باشد، اینجا تنافی ندارد، یک وجوب هم اگر حادث بشود می سازد با ظهور حدوث عند الحدوث. چون حادث شد این وجوب واحد عند حدوث هذین الشرطین معا. پس باید فرض کنیم تقدم و تأخر را در این شرطین.

می دانید لازمه اش چیست؟ لازمه اش این است که اگر شما همزمان هم آیه سجده را بخوانید و هم آیه سجده را استماع کنید، طبق بیان آقای صدر یک وجوب سجده می آید، واین خلاف مبنای فقهی اش هست. اما اگر اول خواندید و یک دقیقه بعد استماع کردید، اینجا دو وجوب سجده می آید.

یک مطلب دیگر هم ایشان فرموده است. فرموده: این ظهور حدوث عند الحدوث هم در جائی است که جمله جزاء جمله اسمیه نباشد. إن جاء زید فإعطاء الدینار الیه واجب جمله اسمیه است ظهور در حدوث عند الحدوث ندارد، باید جمله فعلیه باشد. ظاهر مراد از جمله فعلیه هر جمله فعلیه ای نیست. و الا جمله فعلیه به لسان فعل مضارع یا ماضی إن جاء زید وجب اعطاء دینار الیه خب این با اعطاء الدینار الیه واجب چه فرق می کند. حالا بالاخره ایشان تعبیر کرده است به جمله فعلیه، قدر میتقن صیغه امر است مثل فأعطه دینارا. ولی به هر حال ما که هیچ فرقی نمی فهمیم. نه بین اعطاء دینار الیه واجب که جمله اسمیه است، نه وجب اعطاء دینار الیه که جمله فعلیه غیر صیغه امر است، و نه اعطه دینارا که صیغه امر است، تفصیل هیچ وجهی ندارد.

به هر حال این ظهور حدوث عند الحدوث به نظر ناتمام می آید. ما ظاهر جمله شرطیه را فقط ثبوت عند الثبوت می دانیم. إن سبّ احد النبی فاقتله می خواهد بگوید ثابت است وجوب قتل عند سبّ النبی، اما قبلا حادث نشده است الان حادث می شود؟ نه، شاید قبلا این آقا سبّ الامام کرده است، زنای با محارم کرده است، حادث شده وجوب قتل قبلا. با اینکه فاقتله اگر ظهور داشته باشد در حدوث وجوب قتل عند حدوث سبّ النبی باید توجیه کنیم. نفرمائید خب جمله شرطیه است تقییدش می زنیم می گوئیم فاقتله الا إذا سبّ الامام قبله فحدوث وجوب القتل یکون بسبّ الامام. نه، گاهی اصلا جمله مفهوم ندارد که شما بخواهید تصرف در مفهوم بکنید. اقتل من سبّ النبی، اینکه دیگر مفهوم ندارد، اصلا من سبّ النبی فاقتله من اسمیه است، ما قبلا گفتیم این اصلا ظهور در مفهوم شرط ندارد. مفهوم ندارد اینها. هیچ عرفی از این جمله ها استفاده نمی کند که حدوث الوجوب للقتل بحدوث سبّ النبی است، یعنی قبلا حادث نشده است الان حادث می شود. نه، الان موجود است، حالا اگر قبلا حادث بود الان هم مستمر می ماند، اگر نبود الان حادث می شود. إذا شربت الخمر تکون فاسقا، آیا این معنایش این است که قبلا مخاطب فاسق نیست؟ چه می دانیم شاید از اول فاسق است. إن شربت الخمر تکون فاسقا یعنی این سبب تام است برای فاسق شدن، ولی ممکن است این آقا قبلا فاسق شده باشد. إن شربت الخمر تجلد ثمانین جلدة خب شاید قبلا هم استحقاق جلد پیدا کرده است، چون این شرب خمرِ بار اولش نیست، کارش همین است. خود فقهاء هم می گویند تکرار نمی شود حد در این موارد با تکرار شرب خمر اگر قبل از حکم حاکم باشد. صد بار شرب خمر کرده، استحقاق حد با همان شرب خمر اول است. هیچ لطمه ای هم به ظهور خطاب نمی زند.

ولذا ما این وجه دوم را هم قبول نداریم.

سؤال وجواب: اگر زید آمد پارچ آب را بیاور اینجا، اگر عمرو آمد پارچ آب بیاور، آیا یعنی دو تا پارچ آب بیاور؟ چه ظهوری دارد. مفهوم که ندارد. البته بحث ما در جائی است که قبلا امتثال نکرده باشی آن واجب سابق را. نه، زید الان آمد دو دقیقه قبل هم عمرو آمده و هنوز هم برای عمرو آب تهیه نکرده ام. فرض این است. إن جاء عمرو فجئ بظرف الماء، إن جاء عمرو فجئ بظرف الماء. آقا یک دقیقه فاصله آمدنشان شده، عمرو آمد تا بنشیند که من بروم پارچ آب را بیاورم زید هم زنگ زد و وارد شد، می گوئیم عجب پس باید دو تا پارچ آب بیاوریم؟.!

سؤال وجواب: در احکام مجازاتیه من ثواب أو عقاب ظاهر این است که لکل فعل ثواب و لکل فعل عقاب. شما مثال را ببرید بیرون از احکام مجازاتیه مثال بزنید.

مرحوم شیخ انصاری فرموده است به ما یک اشکالی می شود که می گویند قبول است که جمله شرطیه ظهور دارد در سببیت مستقله، یا به تعبیر مرحوم آخوند ظهور دارد در حدوث جزاء عند حدوث الشرط. اما شما یک طرف قضیه را دیدید. یک نگاهی هم به جزاء بکنید، خب اطلاق جزاء می گوید که متعلق وجوب طبیعی اعطاء دینار است الی زید. خب این را تقیید که می زنید فأعطه دینارا آخر، خب این خلاف اطلاق جزاء است. خب شما به ظهور شرطیت نگاه می کنید می گوئید ظهور شرطیت اقتضاء می کند دو سبب مستقل داریم یعنی دو تا وجوب می خواهیم، دو تا وجوب هم باید دو متعلق داشته باشد. از آن طرف اطلاق جزاء هم می گوید من طبیعی اعطاء دینار الی زید هستم، ولذا نمی توانم دو تا وجوب داشته باشم، ولذا نتیجه می گیریم که این دو تا سبب، سبب مستقل بالفعل نیستند، علتین تامتین وردتا علی مسبب ومعلول واحد، بالفعل این معلول مستند خواهد بود وجودش به کلتا العلتین.

مرحوم شیخ می بیند که این ادعا موجب تعارض می شود بین اطلاق جزاء وظهور شرطیت. لذا جواب داده، فرموده اطلاق جزاء نیاز دارد به مقدمات حکمت. اما ظهور شرطیت بالوضع است. وضع شده است جمله شرطیه لافادة السببیة المستقلة.

خب ایشان می گوید هر کجا تعارض شد بین یک ظهور وضعی و یک اطلاق، ظهور وضعی مقدم است بر اطلاق. چرا؟ برای اینکه اطلاق متوقف است بر عدم البیان علی التقیید. والظهور الوضعی بیان. ولذا ایشان فرموده: اکرم کل عالم با لاتکرم الفاسق که تعارض می کنند ما اکرم کل عالم را مقدم کردیم، چون او عموم وضعی است، اما لاتکرم الفاسق اطلاق است، به تعبیر بعضی ها ظهور حِکَمی است یعنی ناشی است از مقدمات حکمت.

این فرمایش مرحوم شیخ.

مرحوم آخوند در حاشیه کفایه می گوید: جناب شیخ! یک استدلالی کردی ما را به درد سر انداختی. کاش می گفتی عرف، عرف بالوجدان ظهور شرطیت را حالا یا در سببیت مستقله و یا در حدوث الجزاء عند حدوث الشرط مقدم می کند بر اطلاق جزاء. هر کسی هم که دلیلش را می پرسید می گفتید و وجهه ظاهر. برهان چرا آوردید؟ خب این برهانت را ما نمی توانیم قبول کنیم. چرا؟ برای اینکه ما در اصول گفته ایم که اطلاق متوقف است بر عدم بیان متصل بر تقیید. بیان متصل نبود اطلاق منعقد می شود. بیان منفصل از تقیید اطلاق را از بین نمی برد حجیت اطلاق را از بین می برد کما اینکه حجیت عام را هم می تواند از بین ببرد. اکرم کل عالم اگر منفصل باشد از لاتکرم الفاسق به هیچ وجه بر او مقدم نیست بل تعارضان فی مورد اجتماعهما.

اینجا هم همینطور است. اینجا هم خطاب إن مرض زید فأعطه دینارا آمده کار ما را مشکل کرده است، والا اگر ما بودیم وإن جاء زید فأعطه دینارا تنافی نبود بین اطلاق جزاء وظهور شرطیت، چون مشکلی نداشتند. مشکل از اینجا پیش آمد که تعدد الشرط واتحد الجزاء. تعدد شرط از این خطاب دوم پیش آمد. پس بگوئید عرف اینجور می فهمد و ما را راحت کنید.

اقول: این فرمایش صاحب کفایه اولا لازمه اش این است که در موارد تعدد افراد شرط، یعنی اگر مجیء زید امروز بود رفت و باز فردا هم برگشت، دو بار محقق شد مجیء زید، خب مشهور آنجا هم قائل به تکرار جزاء هستند. آنجا که دیگر خطاب منفصل نیست، خطاب متصل است دیگر. یک خطاب بیشتر نداریم. آنجا مرحوم آخوند باید بپذیرد استدلال مرحوم شیخ را. چون در آنجا خطاب واحد است، خب مجیء زید برای بار دوم ظهور دارد در اینکه یک وجوب دیگری حادث می شود با مجیء زید فی المرة الثانیة. خب این معارضه می کند با ظهور جزاء در اینکه متعلق من واحد است، نه اینکه زید اگر فردا آمد وجوب پیدا می کند اعطاء دینار آخر الیه، این خلف اطلاق جزاء است. اینجا که تعارض بین خود شرطیت یک خطاب واطلاق جزاء همان خطاب است. نیازی به خطاب دیگر ندارد.

و اساسا بهتر بود به مرحوم شیخ اینجور اشکال می کردیم، می گفتیم جناب شیخ! برفرض شرط وضع شده است برای اینکه بگوید أنا سبب، یا وضع شده است بر حدوث الجزاء عند حدوث الشرط. که ما که نمی فهمیم این وضع را، اطلاقش را هم نفهمیدیم حالا ادعای وضع می کنند، حالا سلمنا، اما جناب شیخ! ما با اصل سببیة المجیء لوجوب اعطاء زید دینارا که مشکل نداریم، با اطلاق او مشکل داریم. چون می گوید مجیء زید سبب مستقل لوجوب اعطاء دینار مطلقا ولو تحقق المجیء بعد مرض زید. این مشکل دارد. اگر مطلقا نبود خب باشد مجیء زید فی الجمله سبب مستقل است، آنجایی که اصلا مریضی زید محقق نشود یا مریضی زید بعدا محقق شود. آنجا مجیء زید سبب مستقل است دیگر، حتی اگر جزاء تکرار نشود. در جائی که زید مجیئش محقق می شود مرضش هنوز محقق نشده، حالا بعدا هم محقق بشود یا نشود مهم نیست. خب این مجیء سبب بالفعل است برای وجوب اعطاء دینار. اطلاق این إن جاء زید فأعطه دینارا مشکل درست کرد، چون می گوید مجیء زید سبب مؤثر فی وجوب اعطاء دینار حتی فی حال تحقق مرضه قبل مجیئه. خب این شد اطلاق شرطیت نه ظهور وضعی شرطیت. تعارض شد بین الاطلاقین.

مرحوم نائینی یک جواب دیگری داده است. فرموده: اصلا جزاء اطلاق ندارد. چرا؟ فرموده برای اینکه حالا اگر ما قائل به تکرر جزاء بشویم، این لازمه اش این است که جزاء را مولا مقید لحاظ کند؟ نه. مولا جزاء را مقید لحاظ نمی کند، اعطاء دینار الی زید. این تکرر از برکات تعدد وجوب هست. وقتی دو بار به یک چیز بعث و تحریک بکنند تعدد تحریک یستتبع تعدد التحرک. دو تحریک دو تا تحرک می خواهد چون متضایفان هستند. وقتی دو تا تحریک بود نتیجه اش می شود دو تا تحرک. تعدد تحریک است که اقتضاء می کند که این جزاء مکرر بشود، نه اینکه مولا در رتبه سابقه بر این وجوب ها مقید بکند جزاء را. نه. اصلا در مواردی که مسلم است تکرار جزاء که همه قبول دارند، مثل وجوب کفاره عند افطار در ایام مختلفه، امروز افطار کرد یک کفاره می آید فردا هم افطار کرد یک کفاره می آید، همه قبول دارند اینجا تکرر جزاء را. نه اینکه مولا جزاء را لحاظ کرده گفته اعطاء کفارة اخری من او را متعلق وجوب قرار می دهم. نه، باز متعلق وجوب را موقع لحاظ طبیعی اعطاء کفاره می بیند. تعدد بعث و وجوب است که باعث شده جزاء متعدد بشود نه اینکه در رتبه سابقه مولا جزاء را متعدد لحاظ می کند، اعطاء کفاره می شود اعطاء فرد آخر من الکفارة وبعد به آن امر می کند. نه اینطور نیست.

ولذا اصلا ظهور شرطیت در تعدد وجوب اقتضاء تقیید جزاء را نمی کند. جزاء همانطور که هست ذاتش مطلق است و طبیعی فعل است و این تکرر از برکات رتبه لاحقه عروض دو وجوب است بر این طبیعت.

پس اصلا تعدد شرطیت مشکلی ندارد با اطلاق جزاء. چون اطلاق جزاء در رتبه سابقه بر عروض وجوب که محفوظ است به حال خودش، هنوز هم محفوظ است. ما که نمی گوئیم در رتبه سابقه جزاء مقید لحاظ می شود. مشکلی پیش نمی آید.

آقای صدر هم گفته کلام متین.

ما که نفهمیدیم کجای این متین است؟! اولا خلاف وجدان است. شما وقتی از عبدتان وفرزندتان می خواهید که آب دیگری بیاورد. می گوئید یک لیوان آب بیاور، هنوز نیاورده، بعد مهمان دوم که می رسد می گوئید یک لیوان آب بیاور، خب تعدد بعث است دیگر. فائده دارد؟ نه، باید شما وجدانا لحاظ کنید یک آب دیگر بیاور. این دیگرش را هم لحاظ می کنید.

والا جناب آقای نائینی تعدد تحریک به تنهایی کافی نیست برای اینکه فعل تعدد پیدا کند. باید لحاظ کند مولا در متعلق بعث و تحریک و بگوید إئت بفرد آخر من الماء. و الا پدر می گوید نان بخر مادر هم می گوید نان بخر، چون تعدد تحریک است باید دو تا نان بخری؟! قرینه ای هم نیست. تعدد بعث اقتضاء نمی کند تعدد مبعوث الیه را. باید لحاظ کند مولا. والا اگر لحاظ نکند هی مولا بگوید نان بخر نان بخر، شما می گوئید می خرم دیگر، یک نان می خواهی اینقدر می گوئی بخر بخر، تا دفعه دوم نگوید نان دیگر بخر فائده ندارد.

و لذا این فرمایش هم تمام نیست. والحمد لله رب العالمین.